

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم^۱

إشكالات و تفصیلات:
إنّ الذين يقولون إنّ الإمكانَ و نظائرَه كالوجوبِ و الوجودِ و الشيئيةِ و الوحدةِ لها
صورةٌ في الأعيانِ و هويةٌ زائدةٌ على ذاتِ الممكنِ و الواجبِ و الموجودِ و الواحدِ و
الشيءِ ربما احتجّوا على إثباتِ دعواهم بحججٍ^۲.

اشکال به قائلین به زیادت امکان بر ماهیت در ظرف خارج

مسائل مختلفی راجع به امکان و اینکه آیا وصف
زائد است یا وصف زائدی نیست، و اگر وصف زائد
است ظرف اتصافش در خارج است یا در ذهن بیان
شد. فعلاً ایشان ادله قائلین به زیادت امکان را بر
ماهیت با تحقق خارجی و هویت خارجی این وصف
مطرح می کنند. قبلاً مرحوم آخوند فرمودند: حقیقت
امکان عبارت است از تهیاً ماهیت برای تحقق
خارجی به نحو اینکه آن ماهیت لاقتضاء باشد بالنسبه
به وجود و عدم؛ یعنی از ناحیه خود ماهیت، اقتضاء

^۱ . امسال شب های ماه رمضان از مسافرت آمدیم و دعای ابو حمزه را شروع
کردیم، بعد یک دفعه دیدیم که هفت، هشت خط بالاتر رفتیم و این آقایان
هم چیزی به ما نگفتند که اینجا را خواندیم. وقتی که شب اول تمام شد
گفتند: «آقا، هفت هشت خط پایین تریم.» گفتیم: حالا این که شروع کردیم
تمام کنیم، همان تا آخر ماه رمضان طول کشید!

^۲ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۷۸.

وجود یا اقتضاء عدم صورت نمی گیرد، چون اگر از ناحیه ماهیت اقتضای وجود داشته باشد می شود واجب الوجود و اگر اقتضای عدم داشته باشد می شود ممتنع الوجود، بلکه خود ماهیت بالنسبه به وجود خارجی و عدم وجود خارجی سیان است یعنی ساکت است، و این با اقتضاء تساوی باز هم تفاوت می کند چطور اینکه قبلاً مسئله اش مطرح شد. اقتضاء تساوی طرفین با لاقتضاء بالنسبه به طرفین دوتا است. در اینجا مرحوم آخوند می فرمایند که قائلین به زیادت امکان بر ماهیت که این وصف امکان، زائد بر ماهیت است، نه نفس ماهیت است که به عنوان ذات ماهیت باشد و نه ذاتی اوست، یعنی ذاتی باب ایساغوجی، بلکه یک وصفی است مانند کتابت، مانند شعر، مانند محن و حرف که ممکن است یک ماهیتی در ظرف اتصاف خارجی متصف به این بشود، این ماهیت هم متصف به امکان است در ظرف اتصاف خارجی یا در ظرف اتصاف ذهنی. بعضی از ماهیات چون وجود خارجی ندارند بلکه ظرف اتصاف آنها در ذهن است مانند معقولات کلیه ای که فقط ذهن، ظرف اتصاف برای آنهاست و

در خارج ظرف اتصاف ندارند، بعضی از ماهیات ظرف اتصافشان در خارج است مانند جزئیات و مصادیق یا مانند کلی طبیعی که هم ظرف اتصاف آنها در خارج است و هم ظرف اتصافشان ممکن است در ذهن باشد. ولی خود امکان فی حدنفسه اینها می‌فرمایند که در خارج اصلاً وجود دارد، یعنی آنچه ما در خارج داریم یک وجود ماهیت است و یک امکانی است که این ماهیت در خارج متصف به آن امکان است منتها ما نمی‌بینیم، حلال‌زاده می‌بیند. آنچه ما در خارج می‌بینیم زید است، امکانش را ما نمی‌بینیم، اگر یک حلال‌زاده‌ای پیدا بشود شاید همراه با این وجود زید، در کنارش یک امکانی که همیشه با زید راه می‌رود او را هم تماشا کند. آخر بعضی چیزها این‌طوری است دیگر! هر چیزی که می‌گویند: این جور نمی‌شود می‌گویند: نه، باید بروی تا بررسی! خب حالا کی می‌رسیم؟! به ما بالاخره یک وقتی را معین کنید، تاریخ بزنید که ما دلمان خوش باشد! می‌گویند: نه، باید این‌طور باشد! خب این‌طور که نمی‌شود! می‌گویند: باید دلت را

صاف کنی! خب حالا چه طور دلمان را صاف کنیم؟
آن را به ما یاد بده! می گویند: باید توسل کنید! خب
توسل کردیم نشد! می گویند: نه، دلت خراب است!
خب بگو چه کار کنیم؟! با این کنار ایستادن و گفتن
اینکه دلت خراب است کار درست نمی شود، بگو
چه کار کنیم تا برویم انجام بدهیم؟! این قضیه امکان
هم همین است، می گویند: حلال زاده باید آن را
بیند! می گوئیم: آن که در خارج می بینیم وجود زید
است، خیلی زور بزنیم ماهیتش را هم می بینیم،
برخلاف عرف و عوام که اول ماهیت را می بینند و
بعد وجود را، ما می گوئیم: نه، ما حکیم هستیم، ما
فلسوف هستیم، ما وجود را می بینیم، دیگر بالاتر از
این که نمی شود. ماهیت را هم می بینیم که موجود
شده، بالاخره امتیاز این وجود از آن وجود با ماهیت
است، خب این دو تا را ما می بینیم، حالا به یک زوری
ماهیت را هم به وجود چسبانندیم و آن هم وجود را
برایش حمل کردیم و عارض بر آن کردیم و ایشان
را تماشا کردیم، امکان دیگر کجای قضیه است؟!
اینکه زیدی که الآن در خارج ممکن است، یک
امکانی هم همراه با او یواشکی وجود دارد.

می گویند: آهان! آن را دیگر حلال زاده می بیند، هر
کسی نمی تواند ببیند! می گوییم: خب برو آن
حلال زاده را پیدا کن و بیاور، ما که این طور نیستیم!
آخرش نتیجه به اینجا می رسد که می گوید: ما
حلال زاده هستیم! خب خیلی خوب است دیگر
بحث تمام شد! اگر قرار بر این باشد که همه بحث ها
به اینجا برسد که می گوید: خواهی دید! می گوید: از
اول این را بگو!!! این را از اول بگو که دیگر این قدر
ما زحمت نکشیم! این قدر حرف نزنیم! این قدر داد
و بیداد نکنیم! از اول بگو که بعد می بینی! خب دیگر
چرا یک ساعت دعوا کردی، این استدلال را از اول
می آوردی، این برهان قاطع را از اول می آوردی!!

مکتب اسلام، مکتب پیروی از حق بدون زور و اجبار مگر در مواقع اضرار به غیر

می گویند: فخر رازی هر وقت سر درس می آمد،
اول به شیعه یک اهانت و طعنه و... می زد و بعد
می رفت. یک روز یکی از این فدائیان اسماعیلیه آمد
و گفت این طور نمی شود که این هر روز بیاید و
اهانت کند. یک مدتی با او نشست و شروع کرد یک
مقدار اشکال کردن، فخر رازی دید این آدم خیلی
مستعدی است. - داخل آنها افراد با استعداد پیدا

می شد. - کم کم فخر رازی با او گرم گرفت، یک روز فخر رازی به خانه اش دعوت کرد. او به خانه اش رفت و خلاصه همین که دید کسی دیگر نیست و او تنها است. بیچاره فخر رازی هم که قدرتمند نبود، یقه اش را گرفت و او را روی زمین خواباند و خنجر را کشید که فلان فلان شده چرا هر روز بالا می روی و اول درس یک فحش می دهی و بعد شروع به درس می کنی؟! گفت: «نه، تسلیم!» گفت: «این دفعه دیگر تکرار کنی سر و کارت با این است!» فردا رفت و شروع کرد به تعریف کردن که این فرقه نهادیه و مهدیه - به جای ضاله و... که می گفت - است. شاگردانش گفتند که چه شده است؟ گفت: «شیعه برهان قاطع دارد!» برهان قاطع دارد، نمی شود درقبالش ایستاد! نهایت کار خیلی ها هم به برهان قاطع می رسد، آخرش به برهان قاطع می رسد! همیشه همین طور بوده است دیگر، همیشه وضع به همین کیفیت بوده که هر جا زور حاکم است شما ببینید منطق در آنجا وجود ندارد؛ هر جا که زور حاکم است و هر جا که از زور می خواهد استفاده بشود. یعنی طرف در حرف جلو می آید و جلو می آید،

یک مرتبه از آن به بعد دیگر مسئله می خواهد مسئله
بایدی بشود، همان جا دیگر این یک ملاک است،
یک ملاک کلی و یک معیار کلی برای ما است.

در مکتب تشیع از زمانی که خداوند پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد تا حکومت امام
زمان علیه السلام و قیام قیامت هیچ وقت مسئله زور
نبود! حالا زور نه اینکه فقط زور با چماق و شمشیر
و گلوله، بلکه زور در انواع مختلف و وسایط مختلف
و ابزارهای مختلف هم یک طریق است، و چه بسا
آنها کارایی اش بیشتر از موارد دیگر است. همیشه
برای افراد، راه بحث و راه تفکر باز بوده و اصلاً
شاخصه اسلام این است! و اینکه الآن در دنیا به عنوان
- و خیلی هم دارد روی آن تبلیغ می شود - یک اصل،
اسلام و مکاتب و مبانی اسلام را مورد خدشه قرار
می دهند، علتش در اینجا دو مسئله است: مسئله اول
اینکه آن کسانی که این مطالب را مطرح می کنند اصلاً
خودشان نسبت به اسلام آگاهی ندارند.

و این عجله ای که ما داریم و الحمدلله فعلاً
مشغول آن هستیم راجع به بحث ارتداد است. این

نحوه بحث اصلاً به طور کلی یک برداشت جدیدی به تفکر دینی نسبت به قضیه مبانی اسلام می دهد، و این به عنوان یک تفکر جدید می تواند مطرح باشد، نه تفکری که منبث از یافته های افراد سبک مغز و تهی مغز غرب باشد و یا عقب نشینی از مواضع اصولی و وا گذاشتن میدان به حریف باشد. چطور اینکه خیلی ها دارند به این کیفیت [عمل می کنند،] وقتی که نمی توانند عقب نشینی می کنند، مدام عقب نشینی می کنند و عقب نشینی می کنند تا اینکه تمام میدان به حریف واگذار بشود. نه خیر، این مسئله، مطلبی است که از سابق، قبل از این حرف ها این مسائل مطرح بوده و با گذشت زمان هیچ چیز نبوده است. از آن زمانی که قضیه حسینه ارشاد بود و مسائل و لطائلات شریعتی مطرح بود ما می دیدیم که خیلی ها از همین آقایان و منبری ها با هو کردن و جنجال به جنگ او رفتند. از همان موقع مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می گفتند که این طرز صحبت نیست، حرف مخالف زده است بیاید جوابش را منطقی بدهید، با هو و جنجال کردن و بالای منبر هو کردن و... مسئله درست نمی شود و حل نمی شود.

یکی می گفت: وهابی است، یکی می گفت: فلان است یکی می گفت: بریزیم و او را چه کار کنیم! این طور که مسئله مطرح نمی شود، حرف خلاف زده این هم جوابش، بعد دیگر قضاوتش هم برعهده مردم است. هیچ وقت نمی شود حق به عنوان فشار بر طرف تحمیل بشود؛ مگر اینکه و مگر اینکه این عدم قبول حق از ناحیه شخص موجب اضرار بر شخص دیگر بشود و جلوی یک صلاحی را که مترتب بر یک شخص دیگری است بگیرد، آن وقت از آن باب می گویند: [جلوگیری کنید.] من باب مثال الآن اصل آزادی یکی از مسائلی است که خیلی مهم است، چون طرف می خواهد بی حجاب بیرون بیاید. خب چه اشکالی دارد؟! در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم خیلی ها بیرون می آمدند و مویشان پیدا بود و این چیزها نبود. من این مسئله را قبول ندارم، به جهت اینکه آمدن با این وضع بیرون موجب افساد است. این مسئله برای من قابل پذیرش نیست. اگر ما قائل بشویم به اینکه موی یک زن بیرون بیاید - الان خیلی ها این مسئله را مطرح می کنند - و کسی

جلویش را نگیرد، خب ما می‌توانیم مسئله را یک‌قدری توسعه بدهیم و این قضیه صحیح نیست. و اسلام در ارتباط افراد، آزادی‌ای که به افراد داده در حدی است که موجب اضرار نشود، وقتی مفسد اخلاقی بار می‌آید [دیگر آزادی وجود ندارد.] یا اینکه باید به یک شخص بگویند: وقتی بیرون می‌آیی چشمانت را باید ببندی و بعد بیرون بیایی. خب چرا من چشم خود را ببندم، شما چرا حق من را سلب می‌کنید؟! خب چادر بر سر آن بیندازید! چرا من چشم خود را ببندم و بیرون بیایم؟! و بگویند: بیا ولی نگاه نکن! مگر ممکن است کسی نگاه نکند، مگر امکان دارد اصلاً؟! شما در زمان شاه بیرون می‌آمدید آیا می‌شود شما چشمتان بیفتد و آن را ببندید؟! خب از اول تا آخر آدم وقتی بیرون می‌آید، باید یک دستمال روی چشمش بکشد تا وقتی که به خانه برگردد. خب این در اینجا سلب آزادی من شده در حالتی که حق طبیعی من این است. بله، اسلام می‌گوید: شما برو و در خانه‌ات هرچه لباس داری در بیاور، کسی با تو کاری ندارد، این دیگر چهار دیواری و اختیاری خودت است! اگرچه آنجا هم

کراحت دارد ولی درعین حال این مسئله نیست. یا اینکه می گوید: بی دین باش، مرتد باش ولی اظهار نکن، خودت می دانی و خدای خودت. برو و روزهات را بخور، در خانه کسی با تو کار ندارد، حد بر تو جاری نمی کند. اگر به خیابان بیایی و روزهات را بخوری حد بر تو می زنند، این است! در خانهات برو و روزهات را بخور، خودت می دانی و خدای خودت، برو در خانه زنا بکن، خودت می دانی و خدای خودت، برو در خانه قمار بکن خودت می دانی و خدای خودت. تمام اینها مسائلی است که در ارتباط بین انسان و بین خدا، خدا آزادی را نگه داشته است. حتی ما جریانی داریم و مسئله ای در زمان ائمه علیهم السلام [اتفاق افتاد]؛ من باب مثال وقتی عمر بالای دیوار می رود و نگاه می کند، حضرت می گوید: غلط کردی تو این کار را کردی! چه کسی به تو گفته که از خانه مردم بالا بروی و نگاه بکنی و تفتیش کنی؟! یعنی نفس خود عمل حرام و عمل زشت و عمل زنا موجب حد و... نیست، تجری بر اظهار و افشاء و ابراز موجب حد است.

والا در خانه زنا بکند، او خودشان می‌داند و خدای خودش، توبه می‌کند یا نمی‌کند، به خانه برود و هزارتا سب بر پیغمبر بکند خب بکند، صدايت بیرون نرود، هزارتا سب بکن، خودت می‌دانی! جلوی این آزادی را اسلام نگرفته، جلوی این ارتباط را اسلام نگرفته است. نماز نخوان، برو روزهات را بخور هیچ چیزی نیست، اما اگر قرار باشد بخواهی بیایی و این عمل را در بیرون انجام بدهی که یک ارزشی زیر پا بشود [اسلام اجازه نمی‌دهد.] من باب‌مثال در زمان سابق و الآن هم همین‌طور یکی از چیزهایی که می‌گویند این است که پرچم یک کشور شعار وحدت آن کشور تلقی می‌شود، و این رنگش مثلاً سبز و سفید و قرمز و با این خصوصیات است و این ترتیب از بالا باید باشد. حالا اگر یک کسی بالای مغازه‌اش این را برعکس زد اول قرمز و سفید و سبز زد این را می‌گیرند و می‌گویند: این پرچم را اشتباه زده‌اید! می‌گوید: دلم می‌خواهد، پرچم، پرچم است! می‌گویند: نه، پرچم یک مملکت عدالت، استقلال و شئونات یک کشور است، شما این کار را که می‌کنید برخلاف است. اگر دفعهٔ دوم این کار را

بکند زندان می‌اندازند و مغازه‌اش را می‌بندند و پروانه کسبی‌اش را ابطال می‌کنند چون به شئونات یک ملت و به وحدت یک مملکت دارد اهانت می‌کند، آن وقت چطور ممکن است به دین که اساس یک نظام است کسی به عنوان آزادی اهانت بکند و هیچ چیز نباشد؟! فقط دین بیچاره خیلی مظلوم واقع شده که هر بلایی [بر سرش بیاورند!] کسی به آقای خمینی بی‌احترامی بکند قانون دارد زندان می‌کند، اگر کسی به رهبری اهانت بکند زندان دارد، اگر کسی به آن چیزهایی که مربوط به یک کشور است [توهین کند] زندان دارد، اما اگر کسی به دین [اهانت] کند آیا نباید [زندان] داشته باشد؟! نمی‌خواهم بگویم: قانون نیست، نه خیر باید قانون باشد! یعنی اینکه اگر یک نفر بیاید و در روزنامه نسبت به حجاب مقاله بنویسد، باید بیچاره‌اش بکنند! و اتفاقاً این مسئله درست است و باید همین‌طور باشد. ولی من این را می‌خواهم بگویم: خود این افراد نسبت به آن چیزی که مربوط به مملکت و مسائل ملی مملکت است حساسیت نشان

می‌دهند، یعنی خود همین‌ها نسبت به پرچم و... حساسیت نشان می‌دهند، مثلاً اگر کسی بیاید در یک روزنامه بگوید: ما خوزستان را می‌خواهیم چه کارکنیم؟! خوزستان را به آن واگذار کنیم و چابهار هم به پاکستان واگذار کنیم، شیراز و بوشهر را به خلیج واگذار کنیم و همین یک دانه اراک و قم بسمان است، بیچاره‌اش می‌کنند! یعنی چه مردتی که؟! این را مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -

می‌فرمودند:

در اوایل جنگ، یکی از آخوندهای معروف مشهد می‌گفت: «آقا، برادر کشی چرا باید؟! خب نفت را آنها ببرند اشکالی ندارد، آنها عرب هستند و آنها برادرهای ما هستند!»

یعنی این قدر آدم احمق و این قدر آدم نفهم که مادهٔ حیاتی استقلال یک مملکت را می‌گوید: به دشمن واگذار بکنید که آدم کشی نشود! مردتی که الاغ، اگر تو بیایی رهبر بشوی، قضیهٔ تو قضیهٔ میرزا آغاسی می‌شود که به او گفتند: «آمده‌اند آب دریا را گرفته‌اند، این روس‌ها خلیج را فلان کرده‌اند و دریای شمال را جلو آمده‌اند تا رشت!» گفت: «ما کام شیرین دوست را به آب شور عوض نمی‌کنیم!» مثل اینکه ما ایرانی‌ها باید همیشه بدبخت باشیم! از آن وقتی که سراغ داریم، غیر از یک برهه‌های خاصی که

امیرکبیری فقط دو روز آمد و آن هم سرش را زیر آب کردند و در زمان شاه عباس و شاه اسماعیل که آنها یک اقتداری بالنسبه در ایران داشتند، بقیه همه همین آغاسی بود و آقاخان نوری و محمدعلی شاه، رضا شاه و این و آن و خلاصه نعمت فراوان است! علی‌ای حال مسئله این است که هیچ وقت انسان حق را نمی تواند تحمیل کند، حق هیچ وقت تحمیلی نیست، حق همیشه خودش راه خودش را باز می کند؛ حتی در قضایایی که مربوط به کفار و... است. اگر یادتان باشد در درس گفتم که حتی اگر اسلام می خواهد برود و کشورها را بگیرد، برای لحاظ آن افراد مستعد می رود این کار را انجام می دهد. البته آن یک فلسفه‌ای است که آن فلسفه در مرتبه بالایی قرار دارد که اسلام حتی برای خود افراد کفار هم در آنجا مسئله را مدنظر قرار داده و به نقصان عقل آنها توجه نمی کند بلکه به آن افق فکری خودش نگاه می کند و حالا آن یک فلسفه بالایی است که آن در جای خودش هست. ولی حداقل چیزی که برای همه قابل قبول و پسند است این است که این

مردهای بزرگ کافر هستند و می‌گویند: ما نمی‌خواهیم مسلمان بشویم ولی این بچه‌هایی که الآن معصوم هستند و بعداً اینها بزرگ می‌شوند و اسلام از نقطه نظر تئوری حقانیتی که دارد آیا نباید یک بستر مناسبی برای این‌گونه افراد به وجود بیاورد؟! و برای آنهایی که به دنبال می‌خواهند بروند بستر مناسبی فراهم کند؟! اگر این بچه بلند شود بگوید: شما که حق را می‌دیدید [چرا به ما نرساندید؟!]. من باب‌مثال الآن شما بچه‌تان مریض می‌شود آن را بلند می‌کنید و به دکتر می‌برید و دکتر آمپول می‌زند و قرص می‌دهد و.... بچه شما را دعوا می‌کند که آقا جان بد است، آقا جان دکتر ما را دکتر می‌برد، آقا جان ما را آمپول می‌زند! شما این بدی‌ها را از گوشتان می‌گیرید و رد می‌کنید اما کار خودتان را انجام می‌دهید. اما اگر نروید، می‌گوید: آیا شما را دکتر ببرم؟ می‌گوید: نه، دکتر آمپول می‌زند، خب این تب ویروسی و میکروبی بلند می‌شود و می‌رود و فردا رماتیسم قلبی می‌گیرد. اگر پانادول نزنید، وقتی که بزرگ بشود اگر دریچهٔ میترال او گشاد بشود و هزارتا مرض قلبی پیدا کند

آیا نمی‌گوید: تو چرا به حرف من اعتنا کردی و من را دکتر نبردی؟! خود همین بچه می‌گوید! پدر: می‌گوید: خودت گفتی نبر، می‌گوید: من بگویم، من بچه هستم، شما که پدر هستی چرا این کار را نکردید؟! و عقل شما به شما اجازه نمی‌دهد.

حالا این مسئله نسبت به حکومت اسلامی هم هست. یعنی این قضیه و تعهدی که نسبت به همه ملل دارد، این جهادی که می‌کند بر این اساس است نه براساس اینکه کشور گشایی بکند. حالا کشورگشایی بکند، چه گیرش می‌آید؟! یک وقت ما اسلام را مثل سایر مکاتب می‌دانیم یعنی از نقطه نظر ارزش و قیمت مانند سایر مکاتب می‌دانیم مثل یهودیت، مسیحیت، کمونیسم، بودایی، و مکاتب مختلف دیگر کنفوسیوس و...، تمام اینها را ما جدا می‌دانیم، خب اسلام هم یکی از آنها است. می‌گویند: خب این زور است دیگر! این مکتب می‌خواهد خودش را تحمیل بکند، آن مکتب می‌خواهد تحمیل کند، تحمیل کند، اسلام هم می‌خواهد تحمیل کند. اما یک وقت ما اسلام را از

نقطه نظر واقع بینانه و به عنوان یک دینی که برحق است ما مورد ارزیابی قرار می دهیم، آن وقت در این اسلام نسبت به افراد دیگر باید احساس مسئولیت و تعهد پیدا بشود. این مکتب با مکتب های دیگر فرق می کند.

پس این افرادی که آمدند و این طور مطرح کردند اصلاً بینش صحیح نسبت به اسلام نداشتند، بینش خشک متحجرانه داشتند این یک.

دوم اینکه خودشان آدم نبودند، یعنی حالا نه تنها آن بینش را نیامده مطرح کند بلکه خودشان هم کسی نبودند که اهل از نفس گذاشتن و از هوا گذاشتن و... باشند، ما ندیدیم از آنهایی که مطرح شدند. بالاخره هرکس هزارتا گرفتاری و... دارد. و آنچه که مسلم است این است که شخص تا روی زمین نشسته و پشت میز بنشیند خیلی تفاوت دارد! این چیزی است که عیان است! فلذا این قضیه بر افراد دیگر مخفی نیست. همان طور که بر ما مخفی نبوده بر افراد دیگر مخفی نیست. طرف تا وقتی که منافعش اقتضاء می کند یک جور حرف می زند، وقتی منافعش اقتضاء نکند یک جور دیگر حرف می زند. خب این

چیست؟! همین شخص دوباره سرجایش برگردد
حرف را عوض می‌کند و تغییر می‌دهد. این
چیزهایی که امروزه ما می‌شنویم و می‌بینیم و
قضایایی که در جریان هست اینها همان‌هایی هستند
که چند سال پیش خودشان اصلاً ضد اینها را
می‌گفتند، چند سال پیش اصلاً برخلاف این
خودشان حرف می‌زدند و تبلیغ می‌کردند و انجام
می‌دادند، حالا ورق برگشته و دارند به هر قسمی
متشبت می‌شوند و فلان می‌کنند! همان حرفهایی که
آن موقع ما می‌زدیم حالا می‌آیند می‌نویسند و چاپ
می‌کنند و به‌عنوان ارزش مطرح می‌کنند! نه، کی گفته
همهٔ افراد عادی معصوم هستند؟! ممکن است اشتباه
هم بکنند. حالا فو‌قش رویشان هم نشود می‌گویند:
خب این مربوط به آن زمان بوده است! ولی خودشان
هم می‌دانند که این حرف‌ها کشک و کلک است!
همان حرفی که ما می‌زدیم که آقا چهارده معصوم،
چهارده‌تا هستند، بیشتر از چهارده، پانزده نمی‌شوند،
عدد همیشه خاص است دیگر، از اول گفته‌اند:
چهارده معصوم، حالا هم می‌گویند: چهارده

معصوم. بقیه معصوم نیستند! اینها مغزشان با مغز یکی از ماهای دیگر یکی است، اشتباه می‌کند، کار درست هم می‌کند، نظریه خلاف می‌دهند، نظریه صحیح هم می‌دهند، و نباید به اینها به عنوان یک اصل و به عنوان یک تئوری نگاه کرد. به آن که فقط باید نگاه کرد قرآن است و چهارده معصوم! والسلام نامه تمام! حالا یک عده درآمدند و گفتند: نه خیر این خلاف است! تا گفتند: نه خیر خلاف است، آهان، اینجا بدانید باطل است! یعنی آن ملاک باید در دست باشد که به چه دلیل خلاف است؟! ما چندتا معصوم داریم؟! آیا پانزده تا؟! آن که ما داریم و شرعاً برای ما اتباع آنها بدون چون و چرا حجت است چهارده نفرند! حالا این نفر پانزدهم شرعاً آیا آیه قرآن آمده؟! آیا امام زمان گفته؟! البته بعداً هم دیدیم! نه اینکه خواهیم دید، بلکه رسیدیم و دیدیم! الحمدلله چه چیزهایی دیدیم! هرچه گفتند یکی یکی پس گرفتند! ولی تا بحث می‌رسد به اینکه خواهی دید یعنی چه؟ یعنی تمام! قضیه آخر خط است! مثل اینکه در بحث‌های اصولی و فقهی که می‌بینید طرفین بحث می‌کنند، تا دیدید یکی می‌گوید: ظواهر دلالت

می کند، بدانید که دستش را بالا برده است! تا کسی دلیل ندارد فوراً تمسک به ظاهر می کند دیگر! تمسک به ظهورات یعنی دیگر دلیل تمام شد! قضیه همین است دیگر! با خواهی دید دیگر درست نمی شود!

تلمیذ: راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام که ایشان اطلاع نداشته امشب شب ضربت خوردن است، اول کسی که این مطلب را مطرح کرده ابن سعد در طبقات بوده. و از اینجا نقل می کند که ابن ملجم از روی امیرالمؤمنین ضربه زد نه از پشت سر. یعنی پشت در ورودی کمین کرده بود و نشسته بود نه در محراب. اینکه می گویند: خوابیده بود و امیرالمؤمنین آمدند و او را بیدار کردند و گفتند: اگر بخوایم خبر می دهیم چه چیزی در زیر جامه داری، این طور نیست! ابن سعد در قرن دوم بوده و بیست و بیست و پنج تا کتاب تاریخی را هم به قرین این مزمون آورده و می گوید: اول کسی که این حرف را زد معصم کوفی در تاریخ خودش بوده و بعد هم مرحوم سپهر این را آورده و علم کرده است. و می گویند: چنین چیزی اصلاً غلط است که امیرالمؤمنین خاک را برداشته باشند و روی سرشان ریخته باشند، این خلاف بهداشت است! یا اینکه می گویند: اگر می دانستند شهید می شوند و می رفتند، این اصلاً اقدام بر تهلکه بوده است! اما اتفاقاً ریز این قضایا را مرحوم مجلسی در بحار دارد که تمام این مطالب را مرحوم آقا هم از روی آن مقتل می خوانند. و همین طور به مسئله بهرو خوابیدن ابن ملجم هم اشکال می کنند که مرحوم مجلسی مفصل دارد و همان خاک ریختن و... را دارد و می گوید: من در بعضی از کتب قدیمه دیده ام. منتها این شخص آن حرف های دیگر مجلسی را گرفته و می گوید: مجلسی این را طفیلی مطرح کرده و مستند نیست.

استاد: خوب است که اصلاً نگفته شهادت

حضرت دروغ است! فردا می گوید: اصلاً او را شهید

نکردند خودش مرده است! کتاب سلیم را چه

می گوید؟! این سلیم را چه می گوید که مال قرن دوم

نبوده بلکه از اصحاب امیرالمؤمنین بوده است؟!!

تلمیذ: آیا در سابق معالجه با خاک مرسوم بوده است؟ یادم است که در بعضی از این کتب فقهی دیدم که مثلاً این تنیده عنکبوت را روی زخم می ریزند یا مثلاً حضرت صدیقه سلام الله علیها در جنگ احد حصیر را سوزاندند و خاکش را روی زخم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ریختند. از این طریق می شود باز جواب این حرف او را داد.

استاد: بله، متنها نه هر خاکی. خود خاک بدون

دست خورده اشکال ندارد کزاز ندارد، خاکی که توأم

با فضولات حیوان باشد کزاز دارد. تنیده عنکبوت و

خاکستر را استفاده می کردند. حالا در آنجا شاید

حضرت خواسته‌اند که جلوی خون را بند بیاورند
نه اینکه خاک را همین‌طور بریزند، خاک ریختن که
چیزی نیست آدم روی سرش بریزد. و در بعضی
جاها هم هست که گاهی اوقات برای بند آوردن خون
گل می‌زدند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد